

بی طرفی سندیکاها (1)

در شماره قبلی «پرولتاری» ما قطعنامه کمیته مرکزی حزبمان را در مورد سندیکاها چاپ کردیم. (2) «ناخ وک»*(3) در گزارش این قطعنامه برای خوانندگان اضافه می کند که علت تصویب آن به اتفاق آراء در کمیته مرکزی از آن جهت بوده که منشویکها، بخاطر امتیازاتی که در مقایسه با مسوده بلشویکها در این قطعنامه وجود داشته، به آن رأی موافق داده اند. اگر این گزارش صحیح باشد (روزنامه فقید، «ناخ وک» همیشه در هر موردی که به منشویسم مربوط می شد، اطلاعات کاملی داشت)، تنها کاری که برای ما باقی می ماند این است که از صمیم قلب، گام بزرگی را که در جهت فعالیت متحد سوسیال دموکراتیک در خصوص مسئله مهمی چون سندیکاها برداشته شده، تبریک بگوئیم. امتیازاتی که «ناخ وک» از آنها صحبت می کند کاملاً بی اهمیت بوده و به هیچ وجه به اصول اساسی مسوده بلشویکی لطمه نمی زند (ضمناً این مسوده همزمان در شماره 17 «پرولتاری» مورخ 20 اکتبر 1907، در کنار مقاله طولانی در حمایت از آن، با عنوان «سندیکاها و حزب سوسیال دموکرات» درج شده است).

بنابراین در حال حاضر حزب ما در مجموع خود، قبول کرده است که کار در سندیکاها می بایست نه با روح بی طرفی، بلکه در جهت ایجاد پیوندهای هر چه محکم تر بین سندیکاها و حزب سوسیال دموکرات، انجام گیرد. حزب همچنین پذیرفته است که پیوند سندیکاها [با حزب] می باید منحصراً به وسیله کار سوسیال دموکراتیک در داخل سندیکاها صورت پذیرد، سوسیال دموکراتها باید هسته های مستحکم حزبی در سندیکاها ایجاد کنند، و در شرایطی که سندیکاها قانونی نمی توانند وجود داشته باشند، سندیکاها غیرقانونی باید تشکیل شوند.

بدون شک [کنگره] اشتوتگارت در نزدیک کردن دو جناح حزب ما در مورد مسئله خصلت کار در سندیکاها، بسیار مؤثر بوده است. قطعنامه کنگره اشتوتگارت، همانگونه که کائوتسکی در گزارشش به کارگران لایبزیگ ذکر کرده است، به شناسائی اصل بی طرفی پایان می دهد. درجه بالایی که تضادهای طبقاتی تا آن تکامل یافته اند و تشدید آنها در تمام کشورها در دوره اخیر، تجربه طولانی آلمان (جائیکه سیاست بی طرفی، اپورتونیزم را در سندیکاها تقویت نمود، بدون اینکه در برابر پیدایش سندیکاها خاص مسیحی و لیبرال مانعی به وجود آورد)، و گسترش آن زمینه خاص مبارزه پرولتری که عمل هم آهنگ سندیکاها و حزب سیاسی را ایجاد می کند (اعتصاب توده ای و شورش مسلحانه در انقلاب روسیه به منزله الگویی برای اشکال احتمالی انقلاب پرولتری در غرب) - همه و همه پایه و اساس تئوری بی طرفی را در هم ریخت.

در درون احزاب پرولتری، هم اکنون بعید است که مسئله بی طرفی دیگر موضوع مباحثه و مجادله جدی باشد. ولی در درون احزاب غیر پرولتری شبه سوسیالیست از قبیل سوسیالیستهای انقلابی ما که در حقیقت جناح چپ افراطی حزب انقلابی بورژوایی روشنفکران و دهقانان پیشرو را تشکیل می دهد، وضع به شکل دیگری است.

این بسیار نهادین است که در کشور ما بعد از اشتوتگارت، تنها «اس ارها» و پلخانف بودند که از ایده بی طرفی پشتیبانی کردند و آن هم بطور بسیار ناموفق.

* Nash Vek

در آخرین شماره «زنامیا ترودا» (شماره 8، دسامبر 1907)، ارگان حزب اس ارها، دو مقاله را می یابیم که به جنبش سندیکائی اختصاص داده شده است. اس ارها در این مقالات، عمدتاً سعی می کنند که اظهار روزنامه سوسیال دموکرات «وپریود» (4) را که بر طبق آن قطعنامه اشتوتگارت، مسئله موضع حزب در قبال سندیکاها را در جهت قطعنامه لندن، یعنی با روحیه بلشویکی حل کرده است، به مسخره بگیرند. ما در پاسخ خواهیم گفت که اس ارها خود در همین شماره «زنامیا ترودا» مدارکی را عرضه کرده اند که یقیناً صحت این ارزیابی [وپریود] را ثابت می کند.

زنامیا ترودا ضمن اشاره به پائیز 1905 چنین می نویسد: «و این یک واقعیت مشخص است که اولین رویارویی 3 فراکسیون سوسیالیستهای روس: سوسیال دموکراتهای منشویک، سوسیال دموکراتهای بلشویک و سوسیالیستهای انقلابی، که در مورد دیدگاهشان نسبت به جنبش سندیکائی به تبادل نظر پرداختند، همچنین به آن زمان برمی گردد. دفتر مسکو که عهده دار انتخاب دفتر مرکزی ای از درون خود، جهت تشکیل یک کنگره (از سندیکاها) گردیده بود، میتینگ بزرگی از کارگران عضو سندیکاها را در تئاتر «المپیا» برپا کرد*. منشویکها یک مرزبندی کلاسیک مارکسیستی اکیداً ارتدکس را بین هدف حزب و هدف سندیکاها برجسته نمودند: «وظیفه حزب سوسیال دموکرات استقرار سیستم سوسیالیستی و نابودی مناسبات سرمایه داری است؛ وظیفه سندیکاها بهبود شرایط کار در چارچوب رژیم سرمایه داری است تا از این طریق بتوانند شرایط بهتری برای فروش نیروی کار به نفع کار کسب کنند» نتیجه گرفته شده این بود که سندیکاها وابسته نیستند و همه کارگران یک حرفه معین را در بر میگیرند.**»

در مقابل، بلشویکها اینچنین بحث میکردند که در شرایط حاضر نمی تواند تفکیک قاطعی میان سیاست و حرفه وجود داشته باشد، و اینگونه نتیجه گیری میکردند که «باید پیوند عمیقی میان حزب سوسیال دموکرات و سندیکاها ایجاد گردد، که در آن حزب می بایست سندیکاها را رهبری کند.» و بالاخره اس ارها اکیداً خواستار عدم وابستگی سندیکاها به منظور اجتناب از شکاف در صفوف پرولتاریا بودند، ولی آنها هر گونه محدودیت وظایف و فعالیتهای سندیکاها را به قلمرویی محدود رد کرده، این وظایف را به عنوان مبارزه‌ای همه جانبه علیه سرمایه، مبارزه‌ای در عین حال سیاسی و اقتصادی فرموله کردند.»

بدین ترتیب است که خود روزنامه زنامیا ترودا، واقعیتها را توضیح می دهد! و فقط یک آدم کور و یا یک فرد کاملاً ناتوان از تفکر می تواند این را نفی کند که از این سه نقطه نظر ارائه شده، آن نظری که از نزدیکی حزب سوسیال دموکرات و سندیکاها سخن می گوید، توسط «قطعنامه اشتوتگارت که برقراری پیوندهای فشرده بین حزب و سندیکاها را توصیه می کند، به تصویب رسیده است.»***

* در این میتینگ حدود هزار و پانصد نفر شرکت کردند. رجوع شود به گزارش آن، که در bulletin Muzeya Sodeistviya Trudu شماره 2، مورخ 26 نوامبر 1905 چاپ شده است. (نقل قول از «زنامیا ترودا» است.) - لنین

** اما باید گفت که آقایان منشویکها این «عدم هواداری» را به شکل نسبتاً عجیب و غریبی درک می کردند، به طوری که سخنگوی آنها برداشتهای خود را بدین شرح بیان میکند: «یک راه حل درست مسئله هواداری، نمونه سندیکای چاپ کننده های مسکو است که توصیه می کند که رفقا بشکل انفرادی در صفوف حزب سوسیال دموکرات وارد شوند» (توضیح از زنامیا ترودا است.) - لنین

*** در نوامبر 1905، منشویکها دیگر نه برداشتهای ارتدکس بلکه برداشتهای عامیانه را درباره بی طرفی عرضه می کردند. بگذار آقایان اس ارها به خاطر بیاورند! - لنین

اس ارها، به منظور مغشوش کردن این موضوع بسیار واضح، بطور کاملاً مضحکی استقلال سندیکاها در مبارزه اقتصادی را با خصیصه غیر حزبی بودن آنها، مخلوط کرده‌اند. آنان می‌نویسند: «کنگره اشتوتگارت به روشنی استقلال (عدم وابستگی) سندیکاها را تأیید نموده است، یعنی اینکه هم نقطه نظر بلشویکها و هم منشویکها را رد کرده است.» این نتیجه از این عبارات از قطعنامه اشتوتگارت گرفته شده است: «هر یک از دو سازمان [حزب و سندیکا] میدان عمل متناسب با ماهیت خود را دارد؛ میدان عملی که باید بطور کاملاً مستقل در آن فعالیت کند. ولی به موازات آن، زمینه دائماً در حال گسترش دیگری نیز وجود دارد»، و غیره ... همانگونه که در بالا ذکر شد. بنابراین بذله‌گویی پیدا می‌شوند که این لزوم «استقلال» سندیکاها در «محدوده متناسب با ماهیتشان» را با مسئله وابستگی یا نزدیکیشان به حزب در زمینه سیاسی و وظایف انقلاب سوسیالیستی مخلوط می‌کنند!

بدین طریق، اس ارهای ما مسئله اساسی اصل مربوط به ارزیابی از تئوری «بی‌طرفی» را با تردستی می‌پوشانند، تئوری ای که در خدمت تقویت نفوذ بورژوازی بر پرولتاریا عمل می‌کند. آنان بجای این مسئله اصولی، ترجیح داده‌اند فقط از وضعیت بخصوص روسیه که در آن احزاب متعدد سوسیالیست وجود دارد صحبت کنند و این کار را چنان انجام دهند که آنچه را که در اشتوتگارت گذشته است با جلوه‌ای دروغین عرضه کنند. زنامیا ترودا چنین می‌نویسد: «هیچ جای ابهامی در قطعنامه اشتوتگارت وجود ندارد، زیرا آقای پلخانف در طی سخنرانی که به عنوان نماینده رسمی حزب در کنگره بین‌المللی ایراد کرد، هر نوع تردید یا ابهامی را برطرف نمود و تاکنون ما هیچ اعلام موضعی از طرف کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات مبنی بر اینکه "این نطق رفیق پلخانف صفوف یک حزب متحد را از هم می‌پاشد" در دست نداریم ...».

آقایان اس ارها! شما طبیعتاً حق دارید که راجع به دادن اخطار از کمیته مرکزی ما به پلخانف با طعنه سخن بگویید. شما کاملاً حق دارید که فکر کنید می‌توان مثلاً به حزبی که رسماً اعلام سلوک کادت مآبانه آقای گرچونی را محکوم نمی‌کند، احترام گذاشت. ولی چرا باید یک دروغ آشکار گفت؟ پلخانف نماینده حزب سوسیال دموکرات در کنگره اشتوتگارت نبود، او تنها یکی از سی و سه نماینده آن بود. علاوه بر این، او نقطه نظرات حزب سوسیال دموکرات را نمایندگی نمی‌کرد، بلکه بیان‌کننده نقطه نظرات اپوزیسیون فعلی منشویکی آن بود که در مقابل حزب سوسیال دموکرات و تصمیمات لندن آن قرار گرفته است. اس ارها نمی‌توانند از این امر بی‌اطلاع باشند، که به این معنی است که عمداً دروغ می‌گویند.

... «در کمیته ای که مسئله روابط میان سندیکاها و حزب سیاسی را بررسی می‌کرد، او [پلخانف] دقیقاً چنین اظهار داشت: "در روسیه یازده سازمان انقلابی وجود دارد؛ سندیکاها باید به کدامیک از آنها بپیوندند؟ ... وارد کردن اختلافات سیاسی در سندیکاها، در روسیه مضر خواهد بود." در مقابل این حرف، اعضاء کمیته همه متفقاً اعلام نمودند که نباید چنین تفسیری از قطعنامه کنگره کرد، و اینکه آنها "به هیچ وجه سندیکاها و اعضاء آنها را وادار به پیوستن به حزب سوسیال دموکرات نخواهند کرد"، اینکه آنها همانطور که در قطعنامه گفته شده، خواستار "استقلال کامل آنها" خواهند بود.» (تأکیدها از زنامیا ترودا می‌باشد).

شما دارید مسائل را با هم مخلوط می‌کنید، آقایان زنامیا ترودا! در کمیته، این رفیق بلژیکی بود که سؤال کرد آیا می‌توان اعضاء سندیکا را وادار به عضویت در حزب سوسیال دموکرات نمود و همه به او پاسخ دادند که صحبتی از این مسئله نمی‌تواند در میان باشد. ولی از طرف دیگر پلخانف یک بند اصلاحی به قطعنامه را پیشنهاد کرد که می‌گفت: «نباید وحدت سازمان

سندیکائی را از نظر دور داشت». این بند اصلاحی پذیرفته شد، ولی نه به اتفاق آراء، (رفیق وئینف*، سخنگوی نظرات حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه به نفع این بند اصلاحی رأی داد، کاری که به عقیده ما صحیح بود). قضایا بدین قرار بود.

سوسیال دموکراتها هیچگاه نباید وحدت سازمان سندیکائی را از نظر دور بدارند. این کاملاً صحیح است. اما این برای اس ارها نیز معتبر است و ما از آنان دعوت می کنیم که درباره این «وحدت سازمان سندیکائی» تعمق کنند، آن هم در زمانی که سازمان سندیکائی استقرار پیوندهای فشرده با سوسیال دموکراسی را می طلبد! به ذهن هیچ کس خطور نکرده بود که اعضای سندیکا را به پیوستن به حزب سوسیال دموکرات «وادار نماید»؛ این ترس اس ارها بود که چنین توهمی را برایشان ایجاد نموده بود. و این مطلب که کنگره اشتوتگارت اعلان نزدیک شدن به حزب سوسیال دموکرات یا برقراری چنین پیوندهایی را عملاً، یعنی در زندگی واقعی، برای سندیکاها را ممنوع کرده باشد، یک داستان جعلی است.

زنامیا ترودا می نویسد: «سوسیال دموکراتهای روسیه کارزار قاطع و بی امانی را برای تسخیر سندیکاها و قرار دادن آنها تحت رهبری حزب خود آغاز کرده اند. بلشویکها بدون اینکه نظر خود را پنهان کنند این کار را انجام می دهند ... و منشویکها راه پوشیده تری را انتخاب کرده اند ...». درست است آقایان اس ار! بنام اتوریته انترناسیونال کارگری، شما حق دارید از ما بخواهید که این مبارزه را با ظرافت و با حسابگری به پیش ببریم، «بدون اینکه وحدت سازمان سندیکائی را از نظر دور بداریم». ما با کمال میل این را می پذیریم و از شما نیز می خواهیم که آنرا قبول کنید، ولی ما از کارزار خود دست برنخواهیم داشت!

ولی پلخانف گفته است که وارد کردن اختلافات سیاسی در سندیکاها مضر است ... آری، پلخانف واقعاً این سخن ابلهانه را اظهار داشته و آقایان اس ار هم طبیعتاً لازم بود که به آن می چسبیدند، به همان ترتیب که همواره به چیزهایی که کمترین ارزش پیروی را دارند، می چسبند. به هر حال ما نباید از سخنان پلخانف الهام بگیریم، بلکه باید قطعنامه را در مد نظر قرار داد که اجرای آن بدون «وارد کردن اختلافات سیاسی» ممکن نیست. مثال کوچکی بزنیم. قطعنامه کنگره می گوید که سندیکاها نباید تابع «تئوری هماهنگی میان منافع کار و سرمایه باشند». ما سوسیال دموکراتها می گوئیم، برنامه ارضی ای که در جامعه بورژوایی خواستار تقسیم مجدد اراضی بطور برابر باشد، بر پایه تئوری هماهنگی میان منافع کار و سرمایه بنا گردیده است.* ما همواره با این چنین اختلافاتی (و حتی اختلافاتی با کارگران سلطنت طلب) که به وحدت در جریان اعتصابات و غیره ... لطمه وارد می آورد، مخالفت خواهیم کرد، ولی هیچگاه از «وارد کردن این اختلافات» در صفوف کارگران بطور اعم و در تمام سندیکاها کارگری بطور اخص، سر باز نخواهیم زد.

اشاره پلخانف به یازده حزب هم از این عاقلانه تر نیست. اولاً احزاب متعدد سوسیالیست فقط در روسیه وجود ندارد. ثانیاً در روسیه فقط دو حزب رقیب سوسیالیست با اهمیت وجود دارد، سوسیال دموکراتها و اس ارها، زیرا کاملاً احمقانه است که همه احزاب ملی را هم در همین کیسه بریزیم. ثالثاً مسئله متحد ساختن احزاب واقعاً سوسیالیست، مسئله کاملاً بخصوصی است؛ با به میان کشیدن این، پلخانف موضوع را مخدوش می کند. ما همواره و در همه جا باید در

* Voinov

* حتی برخی از اس ارها نیز اکنون این را پذیرفته اند و لذا گامی قطعی به سوی مارکسیسم برداشته اند. رجوع شود به کتاب تازه و بسیار جالب آقایان فیرسوف (Firsov) و یاکوبی (Jacoby) که ما در آینده درباره آن بطور مشروح با خوانندگان «پرولتاری» سخن خواهیم گفت. (5) - نلین.

جهت نزدیک کردن سندیکاها به حزب سوسیالیست طبقه کارگر کوشش کنیم؛ حال این امر که کدام حزب، در این یا آن کشور و با هر ملیت مفروضی، حزب سوسیالیست واقعی و حزب واقعی طبقه کارگر است، مسئله ویژه ای است و این قطعنامه‌های کنگره‌های بین‌المللی نیستند که درباره آن تصمیم می‌گیرند بلکه نتیجه مبارزه بین احزاب هر کشور است.

نمونه بارزی از نقطه نظرات به غایت نادرست رفیق پلخانف درباره این موضوع در مقاله وی در شماره 12 (1907) نشریه سورمنی میر* (6) عرضه شده است. در صفحه 55، پلخانف به لوناچارسکی رجوع می‌دهد که می‌گفت رویونیست‌های آلمانی بی‌طرفی سندیکاها را موعظه می‌کردند. پلخانف به لوناچارسکی پاسخ می‌دهد: «رویونیست‌ها می‌گویند سندیکاها باید بی‌طرف باشند، ولی منظورشان از این حرف اینست که باید از سندیکاها جهت مبارزه بر علیه مارکسیسم ارتدکس استفاده کرد.» و پلخانف چنین نتیجه می‌گیرد: «پایان بخشیدن به بی‌طرفی سندیکاها فایده ای ندارد. اگر ما سندیکاها را بطور تنگاتنگ و اکیداً به حزب وابسته گردانیم، و اگر "ایدئولوژی" رویونیستی در حزب پیروز شود، حذف بی‌طرفی سندیکاها تنها پیروزی جدیدی خواهد بود برای "انتقادات به مارکس"».

این نوع استدلال، نمونه یک روش بسیار متداول نزد پلخانف می‌باشد، روشی مبتنی بر گریز زدن از مسئله و پرده پوشی بر روی جوهر اساسی بحث. اگر در حزبی ایدئولوژی رویونیستی واقعاً پیروز شود، پس آن حزب دیگر، حزب سوسیالیست طبقه کارگر نیست. مسئله به هیچ وجه بر سر نحوه شکل‌گیری حزب و مبارزات و انشعاباتی که در جریان آن به وقوع می‌پیوندند نیست. مسئله بر سر اینست که در هر کشور سرمایه داری یک حزب سوسیالیست و سندیکاها وجود دارند، و وظیفه ما تعریف روابط اساسی بین آنها می‌باشد. منافع طبقاتی بورژوازی بطور غیرقابل اجتناب به کوشش برای این می‌انجامد که فعالیت سندیکاها را به اقداماتی محدود و محقر در چارچوب نظم اجتماعی موجود تنزل داده، از ایجاد هر رابطه ای میان آنان و سوسیالیسم جلوگیری به عمل آورد؛ و تئوری بی‌طرفی سندیکاها پوشش ایدئولوژیک این کوشش‌های بورژوازی است. رویونیست‌های درون حزب سوسیال دموکرات به هر ترتیب که شده همیشه راهی برای خود در جامعه سرمایه داری خواهند یافت.

مسئله، هنگام تولد جنبش سیاسی و سندیکایی کارگران در اروپا، حمایت از بی‌طرفی سندیکاها به عنوان وسیله ای برای گسترش پایه اولیه مبارزات پرولتری در زمانیکه این مبارزات نسبتاً تکامل چندانی نیافته بود و بورژوازی هم نفوذ همه جانبه ای بر روی سندیکاها نداشت، امکان پذیر بود. ولی در حال حاضر از نقطه نظر سوسیال دموکراسی بین‌المللی، دفاع از چنین موضعی کاملاً نادرست است. وقتی که آدم این تضمین دهی پلخانف را می‌خواند که می‌گوید: «مارکس امروز هم طرفدار بی‌طرفی سندیکاها در آلمان می‌بود»، تنها می‌تواند لبخند بزند؛ بخصوص هنگامی که چنین عقیده ای به اتکاء استنباط یکجانبه ای از یک «نقل قول» از مارکس بیان می‌شود و مجموع و ماهیت بیانات مارکس و روح این آموزش نادیده گرفته میشود.

پلخانف می‌نویسد: «من طرفدار بی‌طرفی، آنگونه که بیل آن را درک می‌کند هستم، و نه به مفهوم رویونیستی آن». چنین بیانی معادل قسم خوردن به بیل و کماکان در گل و لای فرو رفتن است. لازم به گفتن نیست که بیل در جنبش بین‌المللی کارگری از آنچنان اقتداری

* Sovremenny Mir

برخوردار است و به عنوان یک رهبر آنچنان تجربه ای در عمل کسب کرده است، و بالاخره به عنوان یک سوسیالیست آنچنان در فکر منافع مبارزات انقلابی است، که هر بار برایش پیش آمده که گامی به خطا بردارد، در 99% موارد شخصاً خودش را از مرداب بیرون کشیده و دیگران که خواسته اند به دنبال او بروند را نیز از آن نجات داده است. بیل هنگامی که در دفاع از برنامه ارضی رویونیست ها در برسلو* (در 1895) به ولمار پیوست، هنگامی که بر روی ضرورت تفکیک اصولی میان جنگهای تهاجمی و تدافعی اصرار ورزید (در اسن)، و همچنین هنگامی که اعلام نمود که حاضر است «بی طرفی» سندیکاها را به عنوان یک قانده علم کند، اشتباه کرد. ما بر این باور هستیم که اگر پلخانف فقط همراه بیل در باطلاق گرفتار آید، این برای او نه به دفعات متعدد و نه در زمانهای طولانی رخ نخواهد داد. معذک ما هنوز معتقدیم که از بیل، هنگامی که مرتکب اشتباه می شود، نباید تقلید کرد.

گفته می شود که اگر بخواهیم تمامی کارگرانی را که به لزوم بهبود وضع مادیشان پی برده اند، متحد سازیم، بی طرفی ضروری است، و این نکته ای است که پلخانف بطور خاص بر آن تأکید دارد. اما کسانی که چنین استدلال می کنند، فراموش می نمایند که مرحله کنونی تکامل تضادهای طبقاتی لزوماً، حتی در مسئله چگونگی به دست آوردن این بهبودی در محدوده جامعه معاصر، «اختلافات سیاسی» را به همراه دارد. برخلاف تئوری ای که معتقد به ضرورت ایجاد پیوندهای نزدیک بین سندیکاها و سوسیال دموکراسی انقلابی می باشد، تئوری بی طرفی بطور اجتناب ناپذیر به انتخاب آنچنان ابزاری جهت کسب این بهبودی خواهد رسید که تضعیف مبارزه طبقاتی پرولتاریا را به دنبال خواهد داشت. یک مثال برجسته (که اتفاقاً مربوط به ارزیابی یکی از جالبترین حوادث جنبش کارگری مدرن است) به وسیله همین شماره «سورمنی میر» ارائه شده که در آن پلخانف از بی طرفی دفاع می کند. در کنار پلخانف آقای E.P. را مشاهده می کنیم که مشغول مداحی ریچارد بل، رهبر شناخته شده کارکنان راه آهن انگلیس، می باشد که با یک توافقنامه به جدال میان کارگران و رؤسای کمپانی های راه آهن خاتمه داد. بل در این نشریه به مقام «روح تمامی جنبش کارگری راه آهن» مفتخر شده است. آقای E.P. می نویسد: «کوچکترین تردیدی نیست که به برکت تاکتیک آرام، سنجیده و متعادل، بل توانسته است اعتماد مطلق انجمن آمیخته خدمه راه آهن را که اعضایش حاضرند بدون تردید رهبری او را بپذیرند به دست آورده است.» («سورمنی میر» شماره 12 صفحه 75). چنین استنباطی اتفاقی نبوده و در اساس با تئوری بی طرفی - که هدف از اتحاد کارگران را نه مبارزه به منظور پیشبرد جنبش رهایی پرولتاریا بلکه بمنظور بهبود وضعیتشان می بیند - بی ارتباط نمی باشد. اما این نقطه نظر به هیچ وجه با نقطه نظرات سوسیالیستهای انگلیسی مطابقت ندارد و آنان احتمالاً بسیار متعجب می شدند اگر مطلع می گردیدند که مداحان بل، بدون اینکه با اعتراضی مواجه شوند، در همان نشریه ای مقاله می نویسند که منشویکهای شناخته شده ای از قبیل پلخانف، یوردانسکی و شرکاء.

روزنامه سوسیال دموکرات انگلیسی بنام **عدالت** (7) در سرمقاله 16 نوامبر خود درباره توافقنامه بین بل و کمپانی های راه آهن چنین می نویسد: «ما، همصدا با تقریباً همه اعضاء سندیکاها، این به اصطلاح قرارداد صلح را اکیداً محکوم می کنیم ... این قرارداد تمام دلایل وجودی اتحادیه را از بین می برد ... این قرارداد مضحک ... نمی تواند برای کارگران الزام آور باشد و خوب است که کارگران آنرا بلافاصله ملغی اعلام کنند.» و «بورنت» در شماره

* Brasslau

بعدی به تاریخ 23 نوامبر در مقاله ای تحت عنوان: «باز هم فروخته شدیم!» در مورد همین قرارداد چنین نوشت: «سه هفته پیش شرکت متحد کارکنان راه آهن [A.S.R.S.] یکی از قوی ترین سندیکاهای کشور به شمار می رفت؛ اما امروز به یک انجمن امداد تبدیل شده است ... و همه این تغییرات بخاطر آن نبود که کارکنان راه آهن در یک مبارزه شکست خورده اند، بلکه بدین علت بود که رهبران شان با سازش نقشه مند و یا از روی حماقت آنان را قبل از آغاز مبارزه، به کارفرمایان راه آهن فروختند». و سردبیری روزنامه اضافه می کند که نامه ای با همین مضمون را از طرف «یک برده مزدی کمپانی راه آهن میدلند» دریافت کرده است.

اما شاید اینها نشانه های «تب و تاب» عده ای سوسیال دموکرات «زیاده از حد انقلابی» باشد؟ خیر چنین نیست. [نشریه] لیبر لیدر*(8)، ارگان حزب میانه رو مستقل کارگری (I.L.P.) که حتی نمی خواهد خود را سوسیالیست بنامد، در شماره 15 نوامبر خود نامه ای از یکی از کارگران سندیکایی راه آهن چاپ نمود که در پاسخ به مداحی های وافر تمام مطبوعات سرمایه داری نسبت به بل (از روزنامه رادیکال اخبار رینولدز گرفته تا روزنامه محافظه کار تایمز) اعلام نموده که قرارداد بسته شده از جانب بل «رنیلا نه ترین قراردادی بود که تا به امروز در تاریخ سندیکالیسم دیده شده است». و به ریچارد بل «مارشال بازن** جنبش سندیکایی» لقب داده است. در همین شماره، یکی دیگر از کارگران راه آهن خواستار «احضار بل برای پاسخگویی» به خاطر این توافق زیان آوری است که «کارگران راه آهن ... را به هفت سال زندان با اعمال شاقه محکوم می سازد». و سردبیر این روزنامه میانه رو در سرمقاله همین شماره خود این قرارداد را «سدان*** جنبش سندیکایی انگلیس» می نامد.

«هیچگاه فرصتی چنین مناسب پیش نیامده بود تا نیروی کار متشکل، در سطح ملی به نمایش گذاشته شود»، در میان کارگران «اشتیاقی بی نظیر» همراه با میل به مبارزه مستولی شده بود. مقاله با مقایسه ای در داور بین فقر مهلک کارگران با پیروزی «آقای لوید جرج [وزیر کابینه ای که نقش نوکری سرمایه داران را به عهده دارد] و آقای بل که برای تدارک ضیافتها می شتابد» خاتمه می یابد.

تنها اپورتونیستهای افراطی - فابینها - اعضای یک سازمان مطلقاً روشنفکری، بودند که این قرارداد را تأیید نمودند و حتی مجله The New Age - که هوادار فابینها هستند - از خجالت صورتش سرخ بود و این نشریه از روی ناچاری اقرار کرد که گرچه روزنامه بورژوا محافظه کار تایمز بیانیه کمیته اجرائی جامعه فابینها را به صورت کامل درج کرده بود، اما در عوض به غیر از این آقایان، «هیچ سازمان سوسیالیستی، هیچ اتحادیه ای و هیچ رهبر کارگری شناخته شده ای» (شماره 7 دسامبر صفحه 101)، به نفع موافقتنامه موضع گیری نکرده بود.

اینست نمونه ای از بکار بستن تئوری بی طرفی به وسیله یک همکار آقای پلخانف، آقای E.P. مسئله دیگر بر سر «اختلافات سیاسی» نبود، بلکه بر سر بهبود شرایط کارگران در جامعه موجود بود. همه بورژوازی انگلستان، فابینها و آقای E.P. با چنین «بهبودی» به قیمت سر باز زدن از مبارزه و به اختیار سرمایه درآمدن، موافقت کردند؛ همه سوسیالیستها، همه کارگران سندیکاهای، طرفدار مبارزه مشترک کارگران بودند. آیا اکنون پلخانف می خواهد به طرفداری از «بی طرفی» بجای پیوند نزدیک سندیکاهای و حزب سوسیالیست ادامه بدهد؟

* Labour Leader

** Bazaine

مطابق با متن روزنامه «پرولتاری» شماره 22 (سوم مارس) 19 فوریه 1908
[ترجمه شده از جلد 13 مجموعه آثار لنین صفحه 460-469 - متن انگلیسی]

توضیحات

- 1- مقاله لنین با نام «بی طرفی سندیکاها» با کمی تلخیص در مجموعه « O Veianiakh Vremeni» (به معنی: «روح زمان»، سن پترزبورگ، 1908، انتشارات Tvortchestvo به معنی: «ایجاد») درج گردید. در این مجموعه مقاله چنین امضاء شده بود: و. ایلین.
- 2- قطعنامه کمیته مرکزی حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه درباره سندیکاها در شماره 21 «پرولتاری» مورخ 13 (26) فوریه 1908 به چاپ رسید.
این قطعنامه به اعضای حزب رهنمود میداد که در درون سازمانهای سندیکایی، گروههای حزبی را سازماندهی کرده و در این گروهها تحت رهبری مراکز محلی حزب کار کنند. در مواردی که تضییقات پلیس امکان تشکیل سندیکاها یا بازسازی سازمانهای سندیکایی از هم پاشیده را ندهد، کمیته مرکزی پیشنهاد می کرد که هسته های سندیکایی و سندیکاها به صورت مخفیانه سازماندهی شوند. در مورد سازمانهای قانونی از قبیل تعاونی های امداد، جمعیت مبارزه با مشروبات الکلی و غیره ... قطعنامه کمیته مرکزی به سازمانهای محلی حزب رهنمود میداد که درون آنها «گروههای مستحکم سوسیال دموکرات را برای پیش برد فعالیت حزب در بین توده های هر چه وسیع تری از پرولتاریا» ایجاد کنند. برای خنثی کردن هر گونه اقدام منشویکها مبنی بر تعبیر این بخش از قطعنامه در یک جهت اپورتونیستی، قطعنامه تأکید می کرد که باید لزوماً توضیح داد که «فعالیت سازمانیافته پرولتاریا نمی تواند در چارچوب این انجمن ها محدود گردد» و وجود قانونی سندیکاها «نباید وظایف مبارزاتی سازماندهی پرولتاریا در سندیکاها را کم ارزش نماید». («پرولتاری» شماره 21، مورخ 13 (26) فوریه 1908، صفحه 4).
- 3- «ناخ وک» (قرن ما) روزنامه ای بود که به عنوان تعبیر عامیانه ارگان کادتهای چپ «تاواریش» در بین سالهای 1905 تا 1908 در پترزبورگ منتشر می گردید.
- 4- «وپریود» (به پیش)، روزنامه بلشویکی کارگری بود که به وسیله لنین رهبری می شد و بطور غیرقانونی توسط هیئت سردبیری «پرولتاری» بین 10 (23) سپتامبر 1906 تا 19 ژانویه (اول فوریه) 1908 در ویبورگ چاپ می شد و 20 شماره آن منتشر گردید. «وپریود» برنامه حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه را به زبانی ساده و قابل درک برای جمع وسیعی از خوانندگان کارگر و دهقان تبلیغ می کرد و ضمن توضیح تاکتیک سوسیال دموکراتهای انقلابی، یعنی بلشویکها، در عین حال تمام ضرباتی را که تاکتیک اپورتونیستی منشویکها و اس ارها می توانست موجب گردد، بیان می کرد. این روزنامه جای مهمی را به

مسائل کارگری (اعتصابات، مبارزه علیه بستن کارخانه ها (Lock Out)*، فعالیت سندیکایی)، به مبارزات دهقانان برای زمین و به جنبشهای درون ارتش، اختصاص می داد؛ بزرگترین وقایع جنبش کارگری بین المللی در آن بطور وسیعی تفسیر می شد.

ستونهای بسیار زیادی به زندگی حزب اختصاص یافته بود: تفسیرهایی درباره تصمیمات پنجمین کنگره حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه (کنگره لندن)، درباره تصمیمات کنفرانسهای کشوری، شهری و منطقه ای؛ «وپریود» پیوندهای فشرده ای با خوانندگان کارگر خود برقرار کرده بود.

این روزنامه مقالات بسیاری را به قلم لنین چاپ نمود.

5- کتاب (M. Hendelman) M. Jacoby & (D. Rosenblum) D. Firsov تحت عنوان: «بازبینی برنامه ارضی و اثبات آن» در سال 1908 در مسکو توسط انتشارات «ERA» منتشر شد، اما توقیف گردید و نقدی که لنین می خواست در روزنامه «پرولتاری» درباره این کتاب بنویسد هیچگاه نوشته نشد.

6- «Sovremenny Mir» (دنیای معاصر) مجله ماهانه ادبی، علمی و سیاسی؛ از اکتبر 1906 تا اکتبر 1918 در پترزبورگ منتشر شد. منشویکها، از جمله پلخانف فعالانه در نگارش آن شرکت کردند. در دوران اتحاد با پلخانفیستها و در اوائل 1914 بلشویکها نیز با این نشریه همکاری کردند.

در مارس 1914، این نشریه مقاله لنین بنام «باز هم یک نابودی سوسیالیسم» را چاپ کرد (رجوع شود به کلیات آثار، پاریس - مسکو، جلد 20، صفحات 193 تا 216). در جریان جنگ اول جهانی این نشریه به ارگان سوسیال شووینیستها تبدیل شد.

7- عدالت «Justice» مجله هفتگی بود که بین ژانویه 1884 و اوائل 1925 در لندن منتشر می شد. ابتدا ارگان فدراسیون سوسیال دموکرات بود و سپس از 1914 به بعد به ارگان حزب سوسیالیست بریتانیا بدل گردید.

8- «Labour Leader» (رهبر کارگری) مجله هفتگی حزب مستقل کارگری بود و از 1891 منتشر می شد. از سال 1945، Socialist Leader نامیده شد.

* «Lock Out» اصطلاح انگلیسی است که در فرانسه نیز به همین ترتیب به کار می رود. به معنی تهدیدات کارفرمایان مبنی بر تعطیل کردن کارگاهها به منظور خنثی کردن خطر اعتصابات و فرونشاندن جنبش کارگری - مترجم.